

## علل سقوط امپراتوری موحدان از دیدگاه مورخان معاصر اسپانیا 1

دکتر ایزابل اُگنور

ترجمه: دکتر عبدالله همتی گلپان 2

یکی از دلایلی که مورخان معاصر اسپانیایی، به تاریخ دوره موحدان علاقه کمتری نشان داده‌اند، عنایت بیش‌تر آنان به تاریخ‌های محلی است؛ تمایل به این تاریخ‌ها بعد از پیشرفت دموکراسی - ربع آخر سده‌ی 20 - در این کشور رخ نموده است. این گرایش موجب شده تا آنان نه فقط نسبت به اشخاص و چهره‌های محلی دلبستگی نشان دهند، بلکه به جوامع محلی، خاصه مدجنان و یهودیان نیز علاقمند شوند. مقاله‌ی حاضر این موضوع را در مفهوم وسیع‌تری مورد بررسی قرار می‌دهد، یعنی به موقعیت مطالعات اسلامی در اسپانیای معاصر می‌پردازد و این سؤال را مطرح می‌کند که آیا واقعاً مورخان اسپانیایی بر تفسیر تخیلی و جدلی، که در مورد گذشته‌ی اندلس داشته‌اند، فائق آمده‌اند؟

واژه‌های کلیدی: اسپانیا، اندلس، مرابطان، موحدان، نبرد عقاب، مسیحیان.

اسپانیای اسلامی یا اندلس، همواره جایگاه خاصی در افکار محققان و نیز اکثر مردم داشته است. اندلس تصویری از خلافت با شکوه امویان را که به مرکزیت قرطبه، در این سرزمین تأسیس کردند در اذهان منعکس می‌کند و یادآور کاخ‌ها، ثروت‌ها و جلال‌های از دست رفته‌ی سده‌ی 10 میلادی اسپانیا است. این تصویر، توسط کتاب‌های تاریخی، آثار هنری، موسیقی و بقایای بر جای مانده از آن دوره جاودان شده است. در مورد عصر درخشان تاریخ اندلس اسلامی، نسبت به دوره‌ای که این سرزمین افتخارات کمتری داشته و رو به انحطاط نهاده، مطالعات بیش‌تری انجام شده و در واقع این دوره تحت‌الشعاع این عصر درخشان قرار گرفته است؛ همچون دوره‌ی ملوک الطوائفی، که به دنبال فروپاشی خلافت قرطبه، در سده‌ی 11 میلادی رخ نمود و یا عصر دو امپراتوری بربری مرابطان و موحدان، که در پی دوره‌ی ملوک الطوائفی اندلس را به سوی وحدت سوق داد و در مقایسه با عصر خلافت، مطالعه راجع به این دوره‌ها کمتر صورت گرفته است. باید گفت فقدان علاقه به بررسی دوره‌ی بعد از خلافت، تا اندازه‌ی ناشی از این واقعیت است که تاریخ اندلس اسلامی نیز مشابه خلافت شرقی، به سه دوره‌ی پیدایش، عظمت و انحطاط تقسیم شده است. در این میان، مورخان بیش‌تر به دوره‌ی عظمت آن عنایت کرده‌اند.

این مقاله بر آن است، تا توضیحاتی که مورخان اسپانیایی سده‌های 19 و 20، در مورد علل سقوط امپراتوری موحدان (سده‌ی 13 م) ارائه داده‌اند را مورد بررسی و تحلیل قرار دهد. در نیمه‌ی سده‌ی 13 میلادی، هنگامی که موحدان نظارت خویش را بر اندلس از دست دادند، موازنه‌ی قدرت در شبه جزیره‌ی ایبریا به طور قطعی به نفع پادشاهان مسیحی رقم خورد و به استثنای پادشاهی غرناطه، سایر نواحی شبه جزیره به دست مسیحیان افتاد. این وقایع تاریخی، نشان دهنده‌ی این بود که مسیحیان در جریان بازپس‌گیری (reconquest) اراضی اسلامی، به سودی پایدار و سرشار دست یافته بودند و به همین دلیل، این حوادث، بخش اعظم تحقیقات را تا کنون به سوی خویش جلب کرده است. مورخان اسپانیایی طی دو سده‌ی گذشته، توضیحات مختلفی در مورد علل سقوط موحدان، ارائه داده‌اند و این توضیحات متأثر از تحولات فکری و تاریخی، که در اسپانیا طی آن دو سده رخ داده بود، می‌باشد.

مورخان اسپانیایی سده‌های 19 و 20، دو گونه تفسیر راجع به علل سقوط موحدان عرضه داشته‌اند. تفسیر نخست توسط آن دسته از مورخان اسپانیایی مطرح شده که در سده‌ی 19 و نیمه‌ی اول سده‌ی 20 می‌زیسته‌اند. این گروه، علت سقوط دولت موحدان را منحصر به

برتری مسیحیانِ اسپانیا بر مسلمانان این سرزمین می‌دانند. به طور کلی در آغاز دهه‌ی 1950 میلادی، مورخان اسپانیایی در این مورد، نظرات متعادل‌تری ارائه و در توضیحات خویش کمتر از مسیحیان جانب‌داری کرده؛ همچنین عواملِ خارج از اندلس را مورد توجه قرار داده‌اند. در ربع آخر سده‌ی 20، از میان تحولات سیاسی، اجتماعی و فکری، تفسیر دیگری درباره‌ی علل سقوط موحدان بیان شده که بعد از دیکتاتوری فرانکو، بر اسپانیا تأثیر گذاشته است. در حالی که مورخان اسپانیایی در 30 سال اخیر، تمایل داشته‌اند تا به خاطر کمک‌های فرهنگی و اقتصادی موحدان به اسپانیا، از آنان ستایش کنند؛ اما همین مورخان به بررسی این نهضتِ بربری، علاقه‌ی کمتری نشان داده‌اند.

برای فهمیدن نقشی که موحدان در تاریخ اندلس داشته‌اند باید به طور مختصر به این دولتِ بربری و گرفتاری‌های آن در اندلس پرداخته شود. نهضت موحدان بر اساس اصلاحات مذهبی شکل گرفته بود. رهبر این جنبش، ابوعبدالله محمد بن تومرت، از قبیله‌ی بزرگ مضموده بود که برای مدتی از سال 1106 تا 1117 میلادی به شرقِ اسلامی سفر کرد. نظر به این که ابن تومرت در تعلیمات خویش، بر یگانگی خداوند تأکید می‌نمود، حرکت او جنبش موحدان نامیده شد. وی پس از بازگشت از شرق، مصمم شد تا برنامه‌ی اصلاحاتِ مذهبیِ خویش را عملی سازد؛ به همین منظور در صدد برآمد تا اعمال بربرها را از زواید غیر اسلامی تطهیر و پاک‌سازی نماید. به دنبال این حرکت، دیری نپایید که ابن تومرت با مرابطان به کشمکش پرداخت؛ او همچنین با فقهای مذهب مالکی که به رژیم مرابطان مشروعیت بخشیده بودند، نیز درگیر شد. این در حالی بود که مرابطان در صدد تعقیب و دستگیری ابن تومرت بودند. ابن تومرت روانه‌ی مناطق کوهستانی شد و در جایی که تحت محافظت ابو حفص عمر، رئیس قبیله‌ی بربری بود، پناهنده شد. ابن تومرت در سال 1122 میلادی، خود را مهدی خواند. او در سال 1124 میلادی به سوی دهکده‌ی تینملل (Tinmallal) واقع در کوه‌های اطلس علیا، حرکت کرد و در آن جا بود که جنبش موحدان به شکل قبیله‌ای، سازمان یافت و دارای ماهیت سیاسی شد. از آن پس، موحدان آشکارا با مرابطان به مقابله پرداختند. پس از مرگ ابن تومرت، تهاجمات موحدان علیه مرابطان توسط جانشین وی، عبدالؤمن، هدایت شد. عبدالؤمن به حاکمیت مرابطان در شمال آفریقا پایان بخشیده، اندلس را نیز فتح کرد. موحدان تا سال 1148 میلادی تنها موفق شدند که بر جنوب غربی اندلس، اعمال قدرت نمایند؛ اما به واسطه‌ی مخالفت برخی از رهبران مسلمان، همچون ابن مردنیش، نتوانستند کنترل مناطق شرقی اندلس را در دست گیرند.

## نخستین شرح و تفسیر در مورد علل سقوط موحدان

در سده‌ی 19 میلادی، مطالعات اسلامی در اروپا رشد سریعی پیدا کرد. هنگامی که قدرت‌های اروپایی، صاحب فرمانروایی گسترده‌ای بودند و سلطه‌ی آنها بخش اعظمی از جمعیت مسلمانان را در بر می‌گرفت؛ در این زمان بود که محققان اروپایی، به مطالعات اسلامی علاقمند شدند. در اسپانیا نیز مانند سایر نقاط اروپا، در سده‌ی 19 میلادی این مطالعات، توسعه یافت؛ اما این رشته در اسپانیا از ویژگی خاصی برخوردار شد که با دیگر کشورهای اروپا متفاوت بود. اسپانیا دارای گذشته‌ای اسلامی، با تاریخی طولانی بود که در آن برخوردهای نظامی فراوانی بین مسلمانان و مسیحیان رخ داده بود و این برخوردها همچنان ادامه داشت؛ تا این که در اوایل سده‌ی 17 میلادی با اخراج مسلمانان، پایان یافت. یکی از مورخان اسپانیاییِ اوایل سده‌ی 19، که به مطالعات اندلسی دلبستگی داشتند، خوزه آنتونیو کنده (Jose Antonio conde) متولد 1766 میلادی بود. او نخستین مورخی بود که تنها بر اساس منابع عربی، به مطالعه‌ی تاریخ اسپانیا پرداخت و گزارشی از مسلمانان این سرزمین تدوین کرد. وی در سال 1820 میلادی، دو جلدِ نخست اثر خویش را با عنوان تاریخ تسلط اعراب بر اسپانیا (Historia de la dominacion de los arabes en Espana) منتشر کرد. پس از مرگ وی، جلد سوم آن نیز در سال 1821 انتشار یافت. این اثر به زودی بر اذهان تأثیر نهاد و موجب بیداری اندیشه‌ها شد. آکادمی سلطنتی تاریخ اسپانیا، اعلام کرد که کتاب کنده، سبب نوعی تحول و انقلاب در تاریخ و ادبیات اسپانیا خواهد شد. کنده در

مقدمه‌ی این اثر توضیح داده که برای وی ضرورت داشته تا منابع اولیه‌ی عربی را بررسی کند، زیرا وقایع‌نامه‌های مسیحی علاوه بر این که حوادث را به اختصار نقل کرده‌اند، همچنین باید آنها را به عنوان گزارش‌های مشکوک دشمنان، که در فضایی خصمانه و کینه‌توزانه نوشته شده‌اند، مورد ملاحظه قرار داد. همه‌ی تاریخ‌های قبل از این دوره، منحصرأ بر اساس وقایع‌نامه‌های مسیحی، به رشته‌ی تحریر درآمده بودند. کنده معتقد بود که آنها برای دوره‌ی حکومت اعراب در اسپانیا، ارزش ناچیزی قائل شده‌اند.

کنده مجموعه‌ای از نسخه‌های عربی را ترجمه و آنها را ضمیمه‌ی اثر خویش نمود تا بدین وسیله آنچه را که وی به عنوان وارونگی، در تاریخ اسپانیا تصور می‌کرد، تصحیح نماید. از آنجا که تاریخ، به بشریت زندگی می‌آموزد، کنده معتقد بود باید نادرستی از آن زدوده شود و در نتیجه، وظیفه‌ی مورخ بررسی منصفانه و بی‌طرفانه‌ی وقایع تاریخی است. اصرار کنده بر واقع‌گمایی تاریخ، یکی از ویژگی‌های ایده‌های معاصر اروپایی، در مورد تاریخ‌نگاری است. لئوپلدرانکه (Leopold von Ranke) مورخ برجسته‌ی آلمانی اوایل سده‌ی 19، در مورد تاریخ، بیان می‌کند که تاریخ، خواهان دوستی خالصانه‌ی حقیقت است. به منظور تحقق این هدف، رانکه پیشنهاد می‌کند که مطالعه‌ی وقایع تاریخی، باید مبتنی بر سند انجام گیرد. هم باید این چنین بررسی‌ها به نحو دقیقی صورت گیرد و مشخص گردد که آیا می‌توان انگیزه‌های واقعی (حقیقت) را کشف کرد.

کنده اعتقاد داشت که راه رسیدن به حقیقت تاریخی آن است که بپذیریم باید، گذشته‌ی مسلمانان را از زبان خود آنان بررسی کنیم. این اعتقاد کنده با اندیشه‌ی رانکه - هر چه واقع‌های مستندتر و دقیق‌تر مورد مطالعه قرار گیرد، مفیدتر است و حقیقت بیش‌تر آشکار می‌گردد - شباهت دارد. کتاب کنده توسط محققان اروپایی، خصوصاً دوزی - محقق هلندی - به شدت مورد انتقاد قرار گرفت. او ادعا می‌کرد که دانش و اطلاعات کنده از زبان عربی، ناچیز بوده و اطلاعات وی در حد آشنایی با حروف عربی بوده است.

در هر حال، کتاب کنده سلسله کارهای جدیدی را در زمینه‌ی تاریخ اسپانیا به راه انداخت. چنان‌که گذشت سده‌ی 19 میلادی، سرآغاز گسترش مطالعات عربی در اسپانیا بود. در این رابطه فرانسیکو کودرا (1836 - 1917) (Francisco codera م)، نخستین چهره‌ی برجسته، به شمار می‌رفت. او هنوز هم در اسپانیا به عنوان پدر مطالعات عربی شناخته می‌شود. آثار کودرا به خاطر استفاده از روش‌های علمی، دارای اعتبار است. وی تحقیقات بسیاری را انجام داد و اطلاعات فراوانی را گرد آورد. کودرا در حالی که در دانشگاه مادرید به تدریس اشتغال داشت، با کمک دانشجویانش چندین نسخه‌ی عربی را که اخیراً در ناحیه‌ی آراگون پیدا شده بود، استنساخ نمود و منتشر کرد.

کودرا معتقد بود برای محققان اسپانیایی، به ویژه آنهایی که در ناحیه‌ی آراگون متولد شده‌اند، روی آوردن به مطالعات عربی، ضروری است. او آشکارا اظهار داشت که از سده‌ی 8 تا 11 میلادی به لحاظ فکری و فرهنگی، مسلمانان بر پیروان مسیح، برتری داشته و زبان مکاتبه در میان دانشمندان، عربی بوده است. او خاطر نشان کرد که همه‌ی مردم قلمرو آراگون باید زبان عربی را فرا گیرند؛ زیرا دانستن آن، مربوط به تاریخ بیگانگان نیست بلکه به خود ما تعلق دارد و اسپانیایی‌ها نیز مانند ما، در اندلس متولد شده‌اند. کودرا و شاگردانش هم‌چون ریبرا، (Ribera) در جمع‌آوری و چاپ نسخه‌های عربی، که اغلب با هزینه‌ی شخصی خودشان انجام می‌گرفت، پیش‌قدم بودند.

کودرا از مشکلات تحقق ایده‌ی خود کاملاً آگاه بود. او در جلسه‌ی ورودیه‌ی شاگردش ژولین ریبرا تاراکو، (Tarrago Julian Ribera) به آکادمی سلطنتی تاریخ اسپانیا، یک سخنرانی ایراد کرد و در آن، از این که نظریات ریبرا، راجع به نفوذ فرهنگ مسلمانان در اسپانیا، حتی توسط روشنفکران به آسانی پذیرفته نمی‌شود، شکوه نمود. مطابق نظر کودرا، چنین ایده‌هایی مستقیم یا غیر مستقیم، در برابر اندیشه‌های ناصوبی قرار می‌گرفت که عمیقاً ریشه در گذشته داشت، راهنمای بسیاری از این اندیشه‌های نادرست، وجود این ایده بود که، هیچ چیز خوب و مطلوبی از مسلمانان صادر نمی‌شود.

هر چند آن‌گونه که کودرا انتظار داشت، اثرش نتوانست علاقه‌ی زیادی را در مورد مطالعات عربی ایجاد کند، ولی وی تعدادی از مورخان را تربیت کرد که ایده‌هایش را تداوم بخشیدند.

دانشجویان وی به خاطر توانایی‌های علمی‌اش، او را می‌ستودند. شاید معروف‌ترین دانشجوی او، رامون منندز پیدال (Ramon Menendez Pidal) باشد، او خاطر نشان کرد که کودرا عادت داشت تا درباره‌ی مسأله‌ای، اطلاعات زیادی را بیان کند و بلافاصله خودش آن‌ها را دفع نماید، وی بدین وسیله قصد داشت تا دیگران را متوجه مشکلات حل قطعی آن مسأله کند.

علاوه بر آن که در اواخر سده‌ی 19 میلادی، در اسپانیا مطالعات عربی (اسلامی) توسعه یافت، هم‌چنین این کشور شاهد رویدادهای مهم تاریخی، در این ایام بود؛ حوادثی که به شکل شورش‌ها و ناآرامی‌های سیاسی بروز کرد و مدت‌ها اسپانیا را دچار پریشانی و آشفتگی نمود. اسپانیا شاهد برکناری حکومت پادشاهی بود، ولی بار دیگر در ربع اخیر این سده این نظام برقرار گردید. در این زمان نظام سیاسی اسپانیا، به تناوب بین حکومت لیبرال‌ها و محافظه‌کارها تغییر می‌کرد. در چنین فضا و محیطی مورخان اسپانیایی، در تفسیری که راجع به گذشته‌ی اسلامی این کشور ارائه می‌دادند، با هم‌دیگر اختلاف نظر داشتند و این اختلافات ناشی از گرایش‌های سیاسی آنان بود. به طور کلی، مطابق آن چه که خوان فوستر، (Joan Fuster) مورخ والنسی سده‌ی 20، اظهار داشته، تاریخ اسپانیا در سده‌ی 19، بسیار محدود شده بود؛ زیرا اشرافیت و روحانیت سنتی، تاریخ را با تمایلات دنیوی ترکیب کرده و آن را در خدمت گرایش‌های خاصی در آورده بودند. این آمیختگی تاریخ با تمایلات، قطعاً سخنان جدل‌آمیزی را پدید می‌آورد که اغلب آنها هم‌چون سراب بی‌اساس بودند.

باید توجه داشت که عوامل خارجی نیز در ناپایداری‌های اوضاع اسپانیا، مؤثر بوده است. در سال 1898 این کشور، مستعمرات خویش را در کوبا، پورتوریکو و فیلیپین از دست داد. اسپانیایی‌های معاصر، از این حوادث به عنوان بدبختی و مصیبتی بزرگ برای کشورشان یاد کرده‌اند. در واقع این رویدادها برای اسپانیا فاجعه‌ای مادی و معنوی به شمار می‌رفت، چون در مقایسه با سایر نواحی اروپا، بی‌کفایتی این کشور را نشان می‌داد. متفکران اسپانیایی درصدد برآمدند تا دلیل بی‌کفایتی کشورشان را کشف کنند و بدین منظور بررسی ماهیت و ویژگی جامعه‌ی اسپانیا را آغاز کردند. آنان برای انجام چنین کاری به مطالعه‌ی تاریخ این سرزمین روی آوردند، تا عواملی که موجب شده اسپانیا از سایر اروپا متمایز باشد را شناسایی کنند. این بررسی شامل گذشته‌ی اسلامی اسپانیا نیز می‌شد و به منظور شناسایی ویژگی اسپانیا، دوره‌ی اسلامی آن، موضوع قابل توجهی محسوب می‌شده است. در این میان، راجع به بررسی دوره‌ی اسلامی اسپانیا، متفکران این سرزمین، نسبت به اسلام دو رویکرد و دو شیوه‌ی نگرش را در پیش گرفتند؛ مثلاً، رامون منندز پیدال در اظهاراتش، به انعکاس نظرات کودرا پرداخته و مطرح کرده است که مسلمانان در تاریخ اسپانیا نقش مثبتی داشته‌اند و خود نیز برای مسلمانان چنین جایگاهی قائل بود، اما تأکید می‌کرد که همه‌ی آنان اسپانیایی هستند. به نظر پیدال، حتی مسلمانانی که دارای پدر عرب یا آفریقایی بودند و مادرشان گالیسی (جیلیقی)، کاتولونی و یا باسکی بود، باز هم در شمار اسپانیایی‌ها قرار می‌گرفتند. در طرف دیگر این جدال، کلودیو سانچس آلبرنوز (Claudio Sanchez Albornoz) قرار داشت، وی بیان کرده که فتح اسپانیا توسط اعراب، حادثه‌ی غم‌انگیزی بود که حاصلی جز مصیبت و اندوه برای این کشور نداشت. این واقعه موجب عقبماندگی اسپانیا از سایر نواحی اروپا شده بود. به عقیده‌ی سانچس آلبرنوز، مسلمانان به لحاظ فرهنگی، مردمی فرومایه و ناتوان بودند که درهای اسپانیا را بر روی پیشرفت و توسعه‌ای که در سایر نقاط اروپا رخ می‌داد، بسته بودند.

این جدل، در اواخر سده‌ی 19، پایان یافت. هم‌چنین نفوذ اسلام در اسپانیا، این بحث را شامل می‌شد که آیا این کشور باید وارد مغرب (مراکش) و جزء آن شود؟ در سال 1901، ریبیرا تاراگو، مطرح کرد که اسپانیا کشوری است که رهبرانیش بدون برخورداری از موهبت الهی، در آن به حکمرانی می‌پردازند و باید از همه‌ی ادعاهای امپریالیستی خویش دست بردارند و در مرحله‌ی نخست توجه خود را به امور داخلی کشور معطوف نمایند. ریبیرا به خصوص مدافع بیرون ماندن اسپانیا از مسائل مغرب (مراکش) بود، چون به نظر وی مردم آن کشور دارای ویژگی‌هایی از قبیل: یاغی‌گری و خشونت بودند. در واقع به نظر می‌رسد،

تمایل ریبیرا به مراکش، محدود بدانجا می‌شد که وی بتواند از منابع عربی سده‌های میانه، راجع به تاریخ اندلس استفاده کند؛ برای مثال، او در سال 1893 به عنوان مأمور سیاسی، برای خریدن نسخه‌های خطی عربی به مراکش سفر کرد.

در سال 1901 میلادی، مقارن دوره‌ای که اسپانیا در زمینه‌ی هویت ملی و رشد مطالعات عربی (اسلامی) دچار بحران شده بود، آندرس پایلس ایبارس (Andres Piles Ibars) والنسی، کتاب اعراب والنسیا (Valencia arabe) را منتشر کرد. در واقع، اثر پایلس ایبارس به انعکاس مضمون جامعه‌ای می‌پرداخت که نویسنده در آن زندگی می‌کرد. پایلس در پیش‌گفتار این کتاب، خاطر نشان می‌کند که قصد دارد اطلاعات جدیدی را عرضه نماید، آگاهی‌هایی که عرب‌شناسان حرفه‌ای اسپانیا به گونه‌ای از آن دوری جسته بودند. او مطرح نموده که به خاطر توسعه‌ی مطالعات عربی، این اطلاعات برای او قابل دسترسی بوده است. پایلس هم، مانند کنده عقیده داشت که برای محقق اسپانیایی ضروری است تا از منابع عربی استفاده کند و آنها را با مآخذ مسیحی مقایسه نماید.

پایلس همانند سایر متفکران اسپانیایی، علاقه داشت تا ماهیت و ویژگی جامعه‌ی اسپانیایی را درک کند. او در پایان اثر خویش، این سؤال را مطرح می‌کند که آیا مسلمانان در دوره‌ی تسلط بر اسپانیا به پیشرفت این کشور کمک کرده‌اند؟ و در ادامه راجع به آن، پاسخی منفی ارائه می‌دهد. مطابق نظر پایلس، تعدادی از متفکران اسپانیایی به سبب نادانی، از فرهنگ اسلامی ستایش کرده‌اند؛ چون آنان قصد داشتند تا از قدرت کاتولیسم، که اساس تمدن عالی بود، بکاهند و برتری غیر قابل انکار آن را نادیده بگیرند.

پایلس برای سقوط موحدان، علل متعددی را مطرح می‌کند که همه‌ی آنها دارای ماهیتی میهن‌پرستانه و جانب‌دارانه بودند. او بدون پرداختن به وقایع تاریخی که در سایر بخش‌های امپراتوری موحدان رخ داده بود، پادشاهان مسیحی اسپانیا را در جنگ با مسلمانان، به عنوان جناح پیروز معرفی می‌کند. پایلس از علت سیاسی، به عنوان نخستین علت سقوط موحدان یاد کرده است. به عقیده‌ی وی یک سال پس از شکست موحدان از مسیحیان، در نبرد عِقاب (Las Navas de Tolosa) و به دنبال آن مرگ الناصر (حاکم موحدی)، موحدان دچار کشمکش‌های خاندانی شدند. در جنگ عِقاب که در سال 1212 میلادی، بین موحدان و مسیحیان رخ داد، قوای متحد مسیحی؛ متشکل از نیروهای لئون، قشتاله، ناوار و آراگون بر مسلمانان فائق آمدند، که پایلس آن را پیروزی درخشان مسیحیان معرفی می‌کند. به نظر وی در این زمان، مسیحیان از رفتاری‌ها و مشکلات داخلی مسلمانان بهره بردند. همچنین فردیناند سوم، پادشاه قشتاله (کاستیل)، به تحریک مادرش، بی‌باکانه تهاجمات خویش را بر ضد موحدان آغاز کرد.

علاوه بر این، پایلس برای سقوط موحدان، یک علت دینی نیز ذکر می‌کند و با نگرشی جانب‌دارانه به تفسیر آن می‌پردازد. همچنین او اعتقاد داشت که موحدان در شمار متعصبان دینی بودند؛ تعصب از آنجا ناشی می‌شد که آنان در جنبش خویش، بر اصلاحات مذهبی تأکید می‌کردند و در صدد آن بودند تا در میان پیروانشان، دین واقعی را رواج دهند و تعالیم دینی را از بدعت‌ها پاک کنند و بدین منظور ابن تومرت، حرکت خویش را آغاز کرد. به دنبال آن، موحدان با اعمالی نظیر نوشیدن شراب و پرداختن به موسیقی، مخالفت ورزیدند. تعصب مذهبی موحدان هنگامی بیش‌تر آشکار می‌شود که پایلس اعمال مذهبی آنان را با آن چه که نزد مسلمانان اندلس معمول بود، مورد مقایسه قرار داده و خاطر نشان می‌کند که مسلمانان اسپانیایی موافق مذهب موحدان نبودند. اینان که مولدان یا مسیحیان مسلمان شده، خوانده می‌شدند، در پی آن بودند تا دولت‌های مستقلی به وجود آورند و قوانین خاص خود را داشته باشند، تا با اسلام دو رگه‌ای که به آن اعتراف کرده بودند، هماهنگ باشد. باید توجه داشت قوانینی که پایلس از آنها سخن می‌گوید، مربوط به فقه مذهب مالکی بود، از این‌رو موحدان، مخالف این قوانین بودند. پایلس به جای این که در مورد نظام‌های گوناگون حقوقی، بحث کند و به تشریح آنها بپردازد ادعا می‌کند اسلامی که اندلسی‌ها به آن پای‌بند بودند، به خاطر زمینه‌های اسپانیایی و مسیحی آن، از ماهیتی انعطاف‌پذیر و عالی‌تر برخوردار بوده است.

پایلس در مورد سقوط موحدان، یک علت اقتصادی را نیز مطرح می‌کند. به گفته‌ی وی به

محض این که المأمون (حاکم موحدی) از اندلس به سوی شمال آفریقا حرکت کرد ابن هود مرسی، رهبر مسلمانان اندلس، بر ضد موحدان قیام نمود. به عقیده‌ی پاپلس، ابن هود، یک عرب نیکوکار از نسل امرای سابق سرقسطه بود. او رهبری گروه ملی را که امیدوار بودند وی به مردمی که مورد آزار و اذیت و رفتارهای ناعادلانه قرار گرفته‌اند، آزادی و عدالت را بازگرداند برعهده داشت. ابن هود برخلاف حاکمان ستمگر موحدی، درصدد برآمد تا مالیات‌ها را بر اساس مقررات منصفانه‌ای تنظیم کند.

یکی دیگر از محققان این گروه - طرفدار مسیحیان و اسپانیایی‌ها - آنخل گونزالث پالنسیا (Angel Gonzalez Palencia) بود، کسی که با راهنمایی‌های ریبراتاراگو، به تحقیق پرداخت. گونزالث پالنسیا، در سال 1925، کتابی با عنوان تاریخ مسلمانان اسپانیا (Historia de la Espana musulmana) منتشر کرد که در آن، به طور مختصر به حضور مسلمانان در اسپانیا پرداخته است. به عقیده‌ی وی، بعد از آن که موحدان نتوانستند در برابر جنبش بازپس‌گیری مسیحیان، مانعی جدی ایجاد کنند، وقوع جنگ عقاب حادثه‌ای اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید. قابل توجه این که گونزالث پالنسیا، در دوره‌ی بعد از جنگ جهانی اول زندگی می‌کرد و تحت تأثیر آن فضا، از نیروهای مسیحی که در واقعه‌ی عقاب شرکت داشتند، با عنوان متفقین یاد می‌کند. وقایع جنگ داخلی اسپانیا (1936 - 1939 م)، که سرانجام با پیروزی حزب فاشیست، در سال 1939 میلادی خاتمه یافت نیز بر تحقیقات گونزالث پالنسیا تأثیر نهاده است. او در سال 1945، یعنی شش سال بعد از جنگ‌های داخلی اسپانیا، جنبش بازپس‌گیری (reconquest) مسیحیان را، جنگ داخلی بین پیروان ادیان مختلف اسپانیا، نامیده است.

برجسته‌ترین نماینده‌ی مکتبی که تأکید داشت اندلسی‌ها، دارای ماهیت اسپانیایی هستند، کلودیو سانچس آلبرنوز بود. او شرحی می‌هن‌پرستانه و جانب‌دارانه در مورد علل سقوط موحدان، تدوین کرد. سانچس همانند منندزیدال معتقد بود، به رغم این که شبه جزیره‌ی ایبریا در طول تاریخ، مورد تهاجم اقوام مختلف قرار گرفته است، ولی اسپانیا همواره موجودیت خویش را حفظ کرده و پیوسته جاودان باقی مانده و در سراسر تاریخ خویش، هیچ‌گاه ماهیت اسپانیایی آن دست‌خوش دگرگونی نشده است. در عین حال، به لحاظ تأثیری که اسلام بر اسپانیا نهاده، این دو محقق، دارای دیدگاه‌های مختلفی بودند. سانچس، را جع به این تأثیر نگرشی منفی داشت، به نظر وی اسپانیولی‌ها (ملت اسپانیا) در برابر تهاجمات طوایف وحشی و خشونت‌طلب آفریقایی، خودشان را قربانی کرده بودند تا سایر نقاط اروپا را از خطر آنها حفظ کنند. طی دوره‌ی اواخر سده‌های 11، 12 و اوایل 13 میلادی، یعنی هنگامی که دو امپراتوری بربری مرابطان و موحدان، بر اندلس مسلط بودند، مردم اسپانیا گرفتار بدبختی فزاینده‌ای شده بودند. بنابراین ضروری است که کوشش‌ها بر روی مطالعه‌ی این دوره، متمرکز شود و در این زمینه، اهتمام جدی صورت گیرد. به عقیده‌ی سانچس، رقیب وی، یعنی امریکو کاسترو، (Americo Castro) در پرداختن به مطالعه‌ی این دوره، ناکام بوده است. سانچس آلبرنوز، معتقد بود که زمان بین نبرد زلاقه در سال 1086 میلادی که به پیروزی مسلمانان منجر گردید، تا نبرد عقاب در سال 1212 میلادی برای توسعه‌ی اسپانیای مسیحی، دوره‌ی بسیار سختی بوده است. از سویی اسپانیای مسیحی به پنج پادشاهی تقسیم شده بود که به ندرت بر ضد مسلمانان، با یکدیگر همکاری می‌کردند؛ از سوی دیگر نیز همین قوای پراکنده و ضعیف مسیحی، با ید با تهاجمات بربرهای خشن و بی‌رحم به مقابله می‌پرداخت.

کتاب سانچس با عنوان اسپانیای مسلمان (Espana Musulmana) شامل تجزیه و تحلیلی از دوره‌ی موحدان است. او این اثر را در سال 1946 از تبعیدگاهش در بوئنوس آیرس (Buenos Aires) منتشر کرد این کتاب، بر اساس بقایای منابع قدیمی مسیحیان و مسلمانان، که توسط محققان دیگر، ترجمه شده بود، تدوین گشت و خود سانچس نیز شرح مختصری بر آن افزوده است. در فصلی که متضمن دوره‌ی موحدان است، ایده‌ی کلی در آن، چنین انعکاس یافته که موحدان سرانجام مغلوب اسپانیایی‌ها شدند. سانچس باور داشت که پیروزی مسیحیان اسپانیایی در نبرد عقاب بر موحدان (1212 م)، به نفوذ امپراتوری آفریقایی در اسپانیا پایان داد. این موفقیت مسیحیان، موجب زوال موحدان شد، یعنی می‌توان گفت بعد

از آن موحدان از اوج قدرت، به حضيض ذلت نزول کردند. به نظر سانچس، اگر چه موحدان خیلی قدرتمند بودند و مسیحیان اسپانیا نیز به صورت پنج پادشاهی، پراکنده شده بودند؛ اما بعدها عزم جنگجویان مسیحی تا حدی، ضعف جبهه‌ی مسیحیان را جبران کرد. پیروزی مسلمانان به سال 1195 میلادی در جنگ الارک، (Alarcos) خسارات فراوانی را بر پیروان مسیح وارد نساخت. در مقابل، مسیحیان در صدد جمع‌آوری همه‌ی قوای خویش برآمدند تا انتقام ناکامی در الارک را باز ستانند. سرانجام، این انتقام‌گیری در نبرد عقاب به وقوع پیوست. بنا به عقیده‌ی سانچس، بعد از این واقعه، امپراتوری موحدان چند سال سقوط نکرد، اما در میان مسیحیان علاقه و اشتیاق وافر پدید آمد تا مناطق اسپانیا را از مسلمانان که اکثریت جمعیت این سرزمین را تشکیل می‌دادند، بازپس گیرند.

پس از شکست در نبرد عقاب، خلیفه‌ی موحدان نتوانست برغم از دست دادن اندلس فائق آید و متعاقب آن، تلخی شکست و ناکامی خویش را با نوشیدن شراب فرو نشاند. حاکمان مسلمان استان‌های مختلف اسپانیا نیز از این موقعیت سود جسته و بر ضد موحدان قیام کردند. در این میان گروهی در پایتخت، دست به شورش زدند. سانچس برای آن که بر نقش اسپانیای فناپذیر تأکید کند و ماهیت جاودان اسپانیایی را معرفی نماید، جانشینی سریع سه خلیفه‌ی موحدی را در اندلس، با دوره‌ی حکومت رومی‌ها بر این سرزمین، مورد مقایسه قرار می‌دهد. بنا به عقیده‌ی سانچس، شاهزادگان موحدی، در این اواخر پیشوایان مسلمانان اسپانیایی را مورد تعقیب قرار دادند و دو نفر از رهبرانی که از قبل ادعای حکومت کرده بودند را به قتل رساندند.

سانچس آلبرنوز با اصطلاحات جانب‌دارانه، به بررسی شورش‌هایی که توسط مسلمانان اسپانیایی انجام شده بود، پرداخته است، حتی آنهایی که در مراحل اولیه‌ی فتوحات موحدان به وقوع پیوسته بود را با همان نگرش میهن‌پرستانه، مورد بررسی قرار می‌دهد. او تأکید کرده که ابن مردنیش، اسپانیولی بوده است. گذشته از این، او نه فقط تن به حکومت موحدان نداد و آنان را متجاوزان به اسپانیا خواند، بلکه جرأت کرد تا نخستین گام را بر ضد موحدان بردارد. سانچس از ابن مردنیش به عنوان يك رهبر شجاع یاد می‌کند که هدفش مقاومت قهرمانانه در برابر حمله‌ی افریقاییان به وطنش، اسپانیا بوده است. خود ابن مردنیش اسپانیا را وطن مشترکی برای مسلمانان و مسیحیان دانسته است.

سانچس با گرایش خاص و جانب‌دارانه، برای سقوط موحدان دلیل دیگری نیز ذکر می‌کند. او بحثی را به میان می‌کشد که بربرهای افریقایی اجازه دادند تا مورد تملق قرار گیرند و مغلوب شعر و نبوغ اندلسی شوند. برای مثال، ابن مردنیش نتوانست مانعی در برابر فتوحات موحدان ایجاد کند، اما دو دختر زیبای او موفق شدند بر حاکمان موحدی، ابویعقوب و ابویوسف، چیره گردند و با آنان ازدواج نمایند.

سانچس در اثر خویش، هیچ‌گاه از علل خارج از اندلس، که ممکن است در سقوط موحدان مؤثر بوده باشد، سخنی به میان نمی‌آورد. مثلاً وی بعد از آن که بحث خویش را در مورد موحدان به پایان رسانده، تنها اشاره‌ای کوتاه به بنی مرین کرده است. سانچس صرفاً از بنی مرین به عنوان امپراتور افریقایی دیگری یاد می‌کند که با استفاده از بحران سیاسی موحدان، موفق شد جانشین آنان شود.

در دوره‌ی بعد از جنگ داخلی اسپانیا، سانچس و رقیب فکری او، امریکو کاسترو، در زمینه‌ی تحقیقات اسپانیولی، به طور يك جانبه به مطالعه می‌پرداختند. این دو مورخ به آن دسته از متفکران اسپانیایی تعلق داشتند که بعد از پیروزی حزب فاشیست در سال 1939، اسپانیا را ترک کردند و از آرمان‌های این حزب سهمی نبردند. متفکران دیگری که در اسپانیا باقی ماندند، به ناچار می‌بایست تحت مراقبت و نظارت دقیق رژیم فرانکو کار می‌کردند. حکومت فاشیست اسپانیا به این دلیل در زمینه‌ی آثار فکری اهتمام می‌ورزید، تا بتواند از آنها به عنوان وسیله‌ی مطلوب برای تبلیغ ایدئولوژی رژیم، بهره‌برداری کند. به عنوان مثال اسپانیا در سال 1953 با واتیکان عهدنامه‌ی امضا کرد که بر اساس آن، رسماً طرز تفکر کاتولیکی را به عنوان ایدئولوژی رژیم مورد تأیید قرار می‌داد. بنابراین، هر جزء از زندگی اسپانیایی‌ها از جمله تعلیم، تربیت و تحقیقات باید بر اساس ارزش‌های کاتولیک، تنظیم می‌شد. به گفته‌ی

مورخ کاتالونی، خایومه ویسنس ویوس، (Jaume Vicens Vives) فاشیست‌ها بعد از جنگ داخلی اسپانیا، سانسور رسمی ایجاد کردند که موجب انحطاط و زوال تحقیقات گردید. ویسنس ویوس، مشکل تحقیق را بیش از آن که ناشی از ملاحظات ایدئولوژیکی بدانند، آن را تا حد زیادی به سختی الگوهای قدیمی تحقیق، نسبت می‌دهد که محققان تمایلی نداشتند تا وظیفه‌ی سخت کاوش در آرشیوها را بر عهده گیرند و خود را به زحمت بیاندازند. یکی از مورخان که بعد از جنگ داخلی در اسپانیا باقی ماند، ایزیدرو دی لاس کاگیگاس (Isidro de Las Cagigas) بود. او دانش وسیعی از جهان اسلام داشت که باعث شد به عنوان نماینده‌ی سیاسی اسپانیا، در مغرب (مراکش) برگزیده شود. در این زمان اسپانیا که از سال 1912 مراکش را تحت قیمومیت و سرپرستی خویش درآورده بود، تلاش می‌کرد تا با جهان اسلام، به خصوص شمال آفریقا، روابط نزدیکی داشته باشد. بدین منظور از سال 1949 تا 1958 میلادی این کشور قراردادهای فرهنگی با مصر، عراق، ایران، اردن، لبنان، سوریه و مراکش امضا کرد که بعضی از این توافقنامه‌ها شامل تبادل دانشجو می‌شد. حکومت اسپانیا، که در مورد این تبادلهای سرمایه‌گذاری می‌کرد، آن را برای دانشجویان اسپانیایی فرصت مناسبی می‌دانست تا آنان به عنوان خادمانی دلسوز، فرهنگ اسپانیولی را به مردم کشورهای دیگر عرضه کنند؛ علاوه بر این باید بکوشند تا فرهنگ عربی را نیز تحصیل نمایند. همچنین برنامه‌ی تبادل دانشجو سبب شد تا مطالعات اسلامی در اسپانیا از رشد وسیعی برخوردار گردد.

سیاست‌مداران اسپانیایی، به سرعت دست به کار شدند تا سیاست‌های جانب‌دارانه‌ی اسلامی خویش را توجیه نمایند. در سال 1959، وزیر امور خارجه‌ی اسپانیا بیان کرد که دگرگونی‌ها در جهان اسلام، موجب اصلاح و بهبود رقابت عربی و دنیوی با کشورهای اسلامی شده و امروزه مسلمانان به عاملی برای همکاری و تفاهم تبدیل شده‌اند. رویکرد جدید، تا حدی توسط این واقعیت آشکار می‌گردد؛ که فرانکو در سال 1936، زمانی که بر ضد رژیم قانونی جمهوری خواه اسپانیا، در مراکش دست به شورش زد، نیروهای مسلمان او را همراهی کردند که بر اثر این کمک‌ها، وی بر جمهوری خواهان غلبه یافت. بعد از آن نیز همواره مسلمانان مغربی، بخشی از نیروهای امنیتی فرانکو را تشکیل می‌دادند. علاوه بر این، همان‌گونه که وزیر امور خارجه‌ی اسپانیا در سال 1959 بیان کرده، همکاری با جهان اسلام به منظور جلوگیری از نفوذ شوروی سابق، ضروری بوده است.

در هنگامی که ایدئولوژی رسمی رژیم فاشیست به دلایل سیاسی و فواید عملی، به القای گسترش روابط فرهنگی با جهان اسلام می‌پرداخت و سیاست‌مداران نیز آن را توجیه می‌کردند؛ روش و نگرش محققان اسپانیایی نسبت به مسلمانان و نقشی که آنان در گذشته‌ی اسپانیا دارا بودند، همچنان به صورت منفی باقی ماند و در محافل تحقیقاتی، در صدد اصلاح آن برنیامدند. بنابراین، تعدادی از مورخان اسپانیایی به همکاری با رژیم فرانکو ادامه دادند و به انکار شگفتی‌های فرهنگی مسلمانان پرداختند. یکی از آنان مورخ برجسته‌ی اسپانیایی، مارسلینو مندز پلایو، (Marcelino Menendez Pelayo) بود. او نقش نظریه‌پرداز رژیم فرانکو را بر عهده داشت. در چنین موقعیتی وی بیان کرد که تمدن عرب (اسلامی) دارای ماهیت سامی نبوده و اعراب و آفریقاییان، هیچ علم و فلسفه‌ای تولید نکرده‌اند. به گفته‌ی مندز پلایو، رشته‌های علمی فقط در مناطقی مانند اسپانیا که تحت نظارت مسلمانان بود، پیشرفت کرد؛ یعنی ناحیه‌هایی که غالب مردم آن، از اصل هند و اروپایی بودند و جاهایی که برخوردار از بقایای فرهنگ باستانی و کلاسیک پیشین بودند.

اثر مورخ اسپانیایی، ایزیدرو دی لاس کاگیگاس، منعکس کننده‌ی شیوه‌ها و نگرش‌های گوناگون و متغیری می‌باشد و یا در واقع در بردارنده‌ی تصوراتی است که متفکران اسپانیایی از دهه‌ی 1940 نسبت به اسلام معاصر و سده‌های میانه داشته‌اند. به رغم تماس‌های نزدیکی که اسپانیا با جهان اسلام داشت، باز هم کاگیگاس برتری اسپانیای مسیحی را به عنوان علت اصلی سقوط موحدان معرفی می‌کند. وی اثر خویش را با عنوان مدجنان، (Mudejares) در سال 1949 در مؤسسه‌ی مطالعات آفریقایی منتشر کرد. کاگیگاس علاقمند بود تا به بررسی جامعه‌ی مدجنان، یا مسلمانان مغلوبی که در اسپانیای مسیحی باقی ماندند، بپردازد؛ اما در این تحقیق وی ناگزیر شد، تا دوره‌ی قبل از فتح مسیحیان یعنی عصر



موحدان را نیز مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد. در این کتاب، کاگیگاس از شکستی که موحدان در نبرد عِقاب متحمل شدند به عنوان علت اصلی سقوط آنان یاد می‌کند. به نظر وی این شکست نقطه‌ی آغاز انحطاط موحدان به شمار می‌رفت و تأثیر آن، در خود مراکش هم مشهود بود. او معتقد بود که واقعه‌ی عِقاب، بر نظریه‌ی ابن خلدون - آنجایی که وی راجع به دوره‌ی نهایی ظهور و سقوط امپراتوری‌ها بحث کرده‌3 - دلالت داشته است.

کاگیگاس در این گروه، نخستین محقق‌ی است که در صدد برآمده بود تا راجع به علل سقوط موحدان به حوادثی که در شمال آفریقا رخ داده بود نیز توجه کند و آنها را در تحلیل خویش مورد ملاحظه قرار دهد.

در عین حال، وی از قیام بنی مرین - نیروی سیاسی جدیدی که بساط قدرت موحدان را از شمال آفریقا برچیدند - به عنوان یکی از علل سقوط موحدان یاد می‌کند و معتقد است که علل اسپانیایی هم در این واقعه، دخیل بوده است.

او خاطر نشان می‌کند که گرچه بنی مرین، در سقوط موحدان مؤثر بوده‌اند، اما ظهور این خاندان و پیشرفت‌های اولیه‌ی آنان را باید حاصل مستقیم ناآرامی‌هایی دانست، که منجر به بدبختی ابوعبدالله محمد الناصر موحدی، در شمال آفریقا شد و به عقیده‌ی کاگیگاس این آشوب‌ها و ناآرامی‌ها، در پی مرگ الناصر، گسترش یافتند.

هنگامی که المأمون در اشبیلیه (Seville) ادعای حکومت می‌کرد، اولاد ابن تومرت در مراکش مدعی خلافت پسر الناصر بودند. کاگیگاس به کشمکش‌های خاندان موحدین در اندلس نیز توجه کرده و اشاره نموده که اینان آشکارا بر ضد اولاد صحابه‌ی المهدی به نبرد پرداختند. علاوه بر این، کاگیگاس هنگام بحث از کشمکش‌های سلسله‌ی موحدان، جناح اسپانیولی این رقابت‌ها را ستایش می‌کند و می‌گوید: موحدانی هم‌چون المأمون ابوالعلی بن یعقوب المنصور، چون در اسپانیا متولد شده و در آنجا نیز پرورش یافته، تفکرش کاملاً متفاوت از موحدان مراکش بوده است. وی هم چنین اشاره می‌کند که سرانجام این کشمکش‌ها، با تجزیه‌ای که بعد از مرگ المستنصر موحدی، بین دو بخش امپراتوری رخ داد، پایان یافت. به گفته‌ی کاگیگاس، موحدان ناگزیر بودند که با مخالفان خویش، در دو سوی جبل الطارق مقابله کنند. در این اواخر، آنان نیروهای نظامی خود را از اندلس روانه‌ی مراکش می‌کردند تا ناآرامی‌هایی که در آنجا، بر اثر بحران جانشینی پدید آمده بود، سرکوب نمایند. هنگامی که در سال 1299 میلادی، ابوالعلی از اندلس راهی مراکش شد تا در آنجا با رقیب خویش یحیی، مقابله کند، اندلسی‌ها از این موقعیت بهره‌برداری نمودند و بر ضد حکمرانان موحدی اندلس، که نیروی کافی نداشتند، قیام کردند؛ در نتیجه این حاکمان مجبور به ترك مناطق خویش شدند باید گفت فقدان نیروی کافی موحدان در اندلس، در نواحی مرزی با مسیحیان نیز، تأثیر نهاد و در این میان پیروان مسیح هم فرصت یافتند تا بر ضد موحدان، حملات متعددی را سازماندهی کنند.

باید توجه داشت که کاگیگاس همانند سانچس آلبرنوز، برای شورش‌هایی که در اندلس رخ می‌داد، ماهیت اسپانیولی قائل بود. این شورش‌ها، هنگامی به وقوع پیوست که شورشیان از مشکلات داخلی امپراتوری بربر، سود می‌بردند. در این اواخر، موحدان در اندلس از نیروی نظامی کافی برخوردار نبودند و این کمبود نیرو، منجر به قیام رهبرانی، هم‌چون ابن هود بر ضد موحدان شد. ابن هود که حاکم مرسیه بود موفق شد تا اندازه‌ای همه‌ی اندلس را مطیع فرمان خویش کند. به نظر کاگیگاس، ابن هود قهرمان آزادی اندلسی‌ها محسوب می‌شد.

او نخست، تحت حکومت مرابطان و سپس در دوره‌ی حاکمیت موحدان، متحمل رنج فراوانی شده بود؛ ولی این قهرمان بزرگ اندلسی، در سعی و اهتمام خویش برای آزادسازی اندلس، با شکست مواجه شد، زیرا وی به اشتباه به شیوه‌ای دموکراتیک روی آورد تا به منظور اخراج مهاجمان خارجی، از حمایت مردم اندلس برخوردار شود. در این زمان چون توده‌ی مردم دارای بصیرت اندکی بودند، توانایی آن را نداشتند تا از قدرتی که به آنان داده شده بود، بهره برداری کنند. بنابراین، طبقات بالا بر ضد ابن هود واکنش نشان دادند. آنان زمانی که دریافتند قدرتشان در حال فرسوده شدن است، از قیام اندلسی دیگری، یعنی ابوعبدالله محمد بن یوسف بن احمد بن نصر - پایه گذار پادشاهی غرناطه - جانبداری کردند.

کاگیگاس، در مورد سقوط موحدان، از يك علت مذهبی نیز سخن به میان می‌آورد. به نظر وی، سخت‌گیری‌های مذهبی، که توسط موحدان و مسیحیان کلونی در سده‌ی 12 میلادی، وارد اسپانیا شد، سنت تسامح دینی اسپانیایی را منسوخ کرد. تعصب دینی موحدان، آنان را واداشت تا در اندلس، به جای قرطبه، (Cordoba) اشبیلیه را به عنوان مرکز اداری خویش برگزینند؛ زیرا به نظر آنان، این شهر نسبت به جاهای دیگر اسپانیا، جهت قبله را بهتر نشان می‌داد.

## دومین تفسیر در مورد علل سقوط موحدان

هر چند تأثیر بحث‌های کاگیگاس در مورد موحدان، به طور کامل از بین نرفته و چنین بحث‌هایی از سده‌ی 19 در محافل تحقیقاتی اسپانیا از جایگاه مناسبی برخوردار بوده است؛ در عین حال اثر وی، در تحقیقات اسپانیولی، مرحله‌ای از تحول را بنا نهاد. از سال 1960، ویسنس ویوس برنامه‌ای را آغاز نمود تا در آن، امیدواری به آینده را نشان دهد. این مورخ برجسته‌ی کاتالونی، اعتقاد داشت که تاریخ‌نگاری اسپانیولی، دوره‌ی بزرگی از تحول تفکر و عقیده را تحمل کرده، که در آن در زمینه‌ی تاریخ‌نویسی جهت‌گیری‌های بی‌موردی، اعمال می‌شده است؛ (به طور کلی، این شیوه از آن کسانی بود که به مکتب عالمانه و زبان‌شناسانه‌ی ناسیولیسیم کاستیلی [قشتالی] تعلق داشتند). به گفته‌ی ویسنس ویوس، تاریخ‌نگاری جدید اسپانیولی، تحت هدایت مکتب بارسلونا، رشته‌های جدیدی چون جامعه‌شناسی را داخل در تاریخ‌نگاری کرده و شاخ و برگ‌های واهی و تخیلات بی‌معنا را از آن زدوده است. ویسنس ویوس، بر جدل بین کاسترو و سانچس خرده گرفته و آن را مورد حمله قرار داده است و بدین گونه، نمونه‌ای از تجدید حیات فکری را مطرح کرده است.

او با سانچس، که معتقد بود اسپانیا يك معمای تاریخی است، به مخالفت پرداخت و تأکید کرد که تاریخ اسپانیا با تاریخ مدیترانه شباهت فراوانی دارد. برخلاف تحقیقات سنتی اسپانیولی، ویسنس ویوس تاریخ جدیدی را در ذهن خویش پرورش می‌داد، در این نگرش جدید به تاریخ، وی چنین انتظار داشت که تاریخ نباید تنها به وقایع سیاسی بپردازد، بلکه باید توجه خویش را بر انسان معمولی و علایق وی، متمرکز کند؛ یعنی ویسنس ویوس، در صدد برآمد تا دلبستگی جدیدی به تاریخ اجتماعی، نشان دهد و آن را به سوی عرصه‌ی بین المللی سوق دهد.

در هنگام تغییرات اجتماعی اسپانیا بود که انتظارات خوش‌بینانه‌ی ویسنس ویوس فرمول‌بندی و تنظیم شدند. در سال 1960، حکومت استبدادی پایان یافت و اسپانیا رابطه‌ی خویش را با اروپای غربی گسترش داد. هم‌چنین این کشور در دهه‌ی 1960 به پیشرفت‌های اقتصادی نایل آمد. این وضعیت موجب ظهور ناگهانی افراد تحصیل کرده‌ای در سطح عالی گردید. فضای دانشکده‌ها به صورت مراکزی در جهت رد ارزش‌ها و نظریات طرفداران فرانکو در آمد. این زمینه‌ی تاریخی و فکری جدیدی که پدید آمده بود توسط ویسنس ویوس شرح داده شد. در چنین فضایی بود که مورخ والنسی (بلنسی)، امبروسیو هویسی میراندا، (Miranda Ambrosio Huici) راجع به علل سقوط موحدان، توضیحات جدی و مفصلی ارائه داد. او در شهرهای سرقسطه (Zaragoza) و سالامانکا (Salamanca) زیر نظر یونامونو، (Unamuno) متفکر بزرگ اسپانیایی، مشغول مطالعه شد. هم‌چنین هویسی در سال‌های 1905 و 1906 در بیروت به تحصیل پرداخت و در آنجا بود که به نحو مطلوبی زبان عربی را فرا گرفت.

برخلاف مورخانی هم‌چون سانچس آلبرنوز که از ترجمه‌های وقایع‌نامه‌های عربی استفاده می‌کردند، هویسی خود، چندین وقایع‌نامه‌ی عربی را ترجمه کرد. او توضیح داد که برای نوشتن تاریخ اسپانیای اسلامی باید اطلاعات مستقیم و بی‌واسطه‌ای از منابع آن، یعنی آثار عربی و لاتینی - مسیحی، داشته باشیم. این منابع باید به نحو شایسته‌ای تفسیر شوند، هم‌چنین آنها باید با سعی وافر و توسط قواعد جدید انتقاد تاریخی، مورد تصفیه قرار گرفته، حقایق آشکارتر شوند. علاوه بر این، هویسی عقیده داشت در طول مرزهایی که در

سده‌های میانه، مسلمانان و مسیحیان را از هم جدا می‌کرد، برای فهمیدن اتفاقاتی که رخ می‌داد؛ وقایع‌نامه‌های عربی بهتر از منابع مسیحی بود. هویسی برای آن که وقایع‌نامه‌های عربی را در دسترس سایر مورخان اسپانیایی قرار دهد، چندین ترجمه از وقایع‌نامه‌های عربی، مانند کتاب المعجب را منتشر کرد.

هویسی در تحقیقات اسپانیولی، راجع به موحدان تحول دیگری پدید آورد و نخستین مورخی بود که به طور کامل به خود موحدان پرداخت. به لحاظ این که ناحیه‌ی والنسیا (بلنسیه) در عصر موحدان شاهد فعالیت‌های گسترده‌ای بود؛ وی هم به تاریخ محل زندگی خویش یعنی والنسیا علاقمند شد و هم حکومت موحدان، مورد توجه‌اش قرار گرفت. هویسی در این موضوع سلسله‌مقالاتی به چاپ رساند و راجع به تاریخ والنسیای اسلامی نیز مجموعه‌ای سه جلدی با عنوان تاریخ مسلمانان والنسیا منتشر کرد تا از خلأ تاریخ‌نگاری در این مورد بکاهد. اما، اثر اصلی وی تاریخ سیاسی امپراتوری موحدان (almoahadeHistoria Politica del imperio) است، که آن را در دو جلد به سال 1957 میلادی در تتوان (Tetuan) منتشر کرد. این محل رابطه‌ی نزدیک وی را با جهان اسلام روشن‌تر می‌کند، زیرا تتوان مرکز اداری مراکش، تحت الحمایه اسپانیا بود، که قیمومیت خویش را تا سال 1956 در آنجا حفظ کرده بود.

موقعیت هویسی و نیز محیطی که او در آن زندگی می‌کرد موجب شد تا وی بتواند زمینه‌ی کلی امپراتوری موحدان را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهد و در مورد علل سقوط این امپراتوری تجدید نظر کند. نکته‌ی عمده‌ای که هویسی به آن توجه کرد این بود که، به نظر وی شکست موحدان در نبرد عقاب آن چنان که مورخان اسپانیایی برای آن اهمیت قائل بودند، چندان مهم نبوده است. بنابراین موحدان بعد از شکست در نبرد عقاب، نه تنها دچار نابسامانی نشدند بلکه برعکس هویسی معتقد بود که، هنگامی که قوای مسیحی در برابر موحدان به طور مصلحتی از وضعیت جنگی خارج شدند و به حالت صلح درآمدند و به خصوص بیماری طاعون و گرسنگی سپاهیان کاستیل (قشتاله) را خرد کرده بود، در چنین شرایطی بلافاصله موحدان واکنش نشان دادند و دست به حمله‌ی متقابل زدند.

هویسی که اهتمام خویش را تنها بر روی تاریخ سیاسی امپراتوری موحدان متمرکز کرده بود، سقوط این امپراتوری را به مجموعه‌ای از علل داخلی نسبت می‌دهد که آن‌ها عبارت‌اند از: 1. نهضت سیاسی - مذهبی موحدان که توسط ابن تومرت آغاز شده بود و پیوسته با خشونت‌های بی‌پایه و اساس بر دیگران تحمیل می‌گشت؛

2. قوای موحدان پس از ورود به اندلس، به تدریج همبستگی خویش را از دست دادند و دچار تفرقه شدند؛

3. یکی دیگر از علل ضعف موحدان این بود که خلفای جوان موحدی بر سر جانشینی ادعاهای تأسف‌آوری ابراز می‌کردند؛

4. هر کدام از طوایف بربر، بیش از هر چیز به قبیله‌ی خویش اصالت می‌دادند و بر خودسری‌های طایفه‌ای و فرد گرایی‌های قبیله‌ای تأکید داشتند؛

5. بی‌نظمی‌ها و ناآرامی‌هایی که قبایل عرب در قلمرو موحدان ایجاد می‌کردند؛

6. استقلال‌طلبی نیروهای افریقایی که سرانجام به ورود قوای بنی مرین به مراکش منجر شد.

عوامل فوق از علل درونی سقوط موحدان به شمار می‌روند؛ با وجود این علل، حتی اگر در نبرد عقاب پیروزی نصیب قوای مسیحی نمی‌شد و فردیناند سوم، پادشاه کاستیل (قشتاله)، به فتوحات بزرگی نائل نمی‌آمد، باز هم سقوط موحدان قطعی بود.

هویسی که خود تحت سلطه‌ی دیکتاتوری فرانکو زندگی می‌کرد، متأثر از آن شرایط، برای قدرت مرکزی اهمیت زیادی قائل بود و تأکید داشت که باید در رأس قدرت، حاکم نیرومندی وجود داشته باشد. در نتیجه، وی معتقد بود که شکست موحدان در نبرد عقاب بی‌ارتباط با شخصیت ضعیف الناصر، حاکم موحدی، نبوده است. به نظر هویسی، در هنگام نبرد عقاب، موحدان برای فائق آمدن بر مسیحیان از موقعیت مطلوبی برخوردار بودند، چون بعد از آن که بنی غانیه - آخرین حاکمان مرابطی که سال‌ها با موحدان به مخالفت پرداخته بودند - در جزایر بالئار (جزایر شرقی) به طور قطعی شکست خوردند، روحیه‌ی نظامی موحدان تقویت

شد. اما الناصر از این شرایط بهره نبرد. به جای آن، خود را در خیمه‌ای محدود کرد و در آنجا به خواندن قرآن پرداخت و به محض این که برخورد با پیروان مسیح قطع شد، وحشتزده از میدان جنگ فرار کرد.

همچنین هویسی، الناصر و سایر خلفای موحدی را مورد انتقاد قرار داد، چون به اعتقاد وی آنان هیچ گونه کمکی به اندلسی‌ها نکردند؛ مثلاً الناصر در حالی که در قصر خویش مشغول استراحت بود، اندلسی‌ها را رها کرد تا به تنهایی با مسیحیان مقابله کنند. باید گفت که خلفای موحدی نسبت به پیشروی‌های مسیحیان در شبه جزیره ایبریا واکنشی نشان نمی‌دادند، آنان همواره به موضوعات بیهوده‌ی فردی و رقابت‌های شخصی می‌پرداختند؛ این رقابت‌ها حاصل بحران‌های خاندانی به شمار می‌رفت. هویسی که تأکید خاصی بر قدرت مرکزی نیرومند داشت، توضیح داده که چگونگی خردسالی خلفای متعدد موحدی موجب می‌شد تا شاهزادگان بزرگ در امور آنان مداخله کنند. سرانجام این منازعات خاندانی منجر به جنگ‌های داخلی می‌شد. در چنین اوضاع و احوالی بود که اندلس و افریقیه مستقل شدند. بعد از شکست موحدان در نبرد عقاب، بنی مرین نیز از ضعف آنان بهره بردند و در صحنه قدرت حضور یافتند. این شرایط توسط یک سری عوامل طبیعی هم‌چون طاعون و خشک‌سالی وخیم‌تر و پیچیده‌تر شد.

هویسی معتقد بود که شورش ضد موحدی، این هود در اندلس، برخوردار از احساس و روحیه میهن‌پرستانه نبوده است و برای این که اصل و تبار مهم این هود را روشن سازد، به تجزیه و تحلیل منابع اسلامی و مسیحی می‌پردازد و آن‌ها را با هم مقایسه می‌کند و سرانجام نتیجه می‌گیرد که این یاغی مشهور آن گونه که منابع مسیحی ادعا می‌کنند، از تبار خاندانی سلطنتی نبوده است. در عوض، این هود از خاندانی برآمده که نقش نظامی مهمی در ناحیه مرسیه، واقع در جنوب شرقی اندلس، داشته است. قیام این هود از آن رو شهرت یافت که ریبس دیگری با صفات ممتازتر در آن منطقه وجود نداشت تا بر ناحیه مرسیه (Murcia) اعمال قدرت کند. در نتیجه، این ماجراجوی گمنام - این هود - مورد توجه قرار می‌گیرد. در واقع، بنابر وقایع‌نامه عربی البیان المغرب، منجمی پیش‌گویی کرده بود که این هود رهبر اندلس خواهد شد؛ به منظور تحقق این هدف، منجم به این هود توصیه نمود تا در صدد کمک گرفتن از ماجراجو و راهزن دیگری، به نام القسطی، (al - Gusti) برآید. هویسی با ابراز تأسف، خاطرنشان می‌کند که دلاوری نظامی این هود موجب شده بود تا توده‌ی مردم اندلس اغفال شوند. در هر حال این هود تا اوایل سده‌ی 13 میلادی آماده بود تا از هر ماجراجویی که به مخالفت با مشروعیت حکومت بپردازد، حمایت کند.

علاوه بر این، گزارش هویسی از فعالیت‌های نظامی این هود بر ضد موحدان، سبب شد تا نقش قهرمانانه‌ای که مورخان اسپانیایی به طور متداول به شورش‌گر اندلسی نسبت داده بودند، اصلاح گردد. مثلاً بر اساس وقایع‌نامه عربی الروض المعطار که نخستین بار توسط هویسی تصحیح شده بود، به شجاعت و دلیری این هود اعتقادی نداشته است. هنگامی که در سال 1232 میلادی، دسته‌های نظامی سانتیاگو و القنطره (the military orders of santiago and Alcantara) شهر تروخیلو، (Trujillo) واقع در منطقه‌ی جدید اکسترمادور، (Extremadura) را مورد محاصره قرار دادند، این هود سعی کرد تا به اردوگاه مسیحیان به طور غافل‌گیرانه‌ای حمله کند؛ وی پس از آن که نتوانست با ارتش مسیحی، که در برابر شهر تروخیلو اردو زده بودند، مقابله کند و به منظور جمع‌آوری نیروهای بیشتر به اشبیلیه بازگشت و در مسیر خویش با قوای افزون‌تری بار دیگر برای تسلط بر تروخیلو به سوی آن شهر حرکت کرد. اما این هود هنگامی که اطلاع یافت قوای مسیحی بر شهر مستولی شده‌اند، در حرکتی که حاکی از عمل شجاعانه‌ی او نبود، و بدون هیچ گونه کوششی به منظور بازپس‌گیری تروخیلو، به راحتی به اشبیلیه عقب نشینی کرد.

تجزیه و تحلیل هویسی راجع به علل سقوط موحدان، هر چند متمرکز بر حوادث سیاسی بوده است، اما در این زمینه به یک علت دینی نیز اشاره کرده است. بر خلاف نظر کاگیگاس، هویسی معتقد بود شور و شوق مذهبی که توسط جنبش موحدان پدید آمد، در تماس با مذهب مالکی و مذهب ظاهریه اندلس، فروکش شد و پایدار باقی نماند.

## وزش نسیم جدید [در فضای اسپانیا]

هوپسی در سال 1973 درگذشت. دو سال بعد، فرانکو نیز مُرد و اسپانیا به صورت کشوری دموکراتیک درآمد. این تحولات سیاسی، اسپانیولی‌ها را به مرحله‌ی جدیدی از خویشن‌بینی سوق داد، تحولاتی که باعث شد تا محققان اسپانیولی بار دیگر گذشته‌ی کشور خویش را مورد بررسی قرار دهند. بر اثر این بررسی‌ها تفسیرات جدیدی راجع به گذشته‌ی اسپانیا، از جمله در مورد دوره‌ی اسلامی آن، به‌وجود آمد. به گفته‌ی پطرس لین هان: (Peter Linehan)... مورخان معاصر اسپانیایی، به آن چه که اختصاص به سده‌های میانه‌ی اسپانیا داشته و توسط محققان اسپانیایی سده‌ی 19 کشف شده توجهی نمی‌کنند. نگاه محققان سده‌ی 19 به این دوره به هیچ وجه نگرش به ارزش‌ها نبوده تا آنها را شنا سایی کنند. باید گفت تعبیر کلاسیک در مورد گذشته‌ی اسپانیا و روش‌های مربوط به آن با همه‌ی متعلقات فرانکوئیسم (Francoism) در سال 1975 به پایان رسید.

با برقراری دموکراسی در اسپانیا، در مورد سقوط موحدان و قیام پادشاهی‌های مسیحی در سده‌ی 13 میلادی، تجزیه و تحلیل جدیدی پدید آمد. از سال 1974، محققان اسپانیایی همچون گارسیا کورتازار (Garcia de Cortazar) تأکید کردند که سقوط موحدان هیچ ارتباطی با شکست آنان در نبرد عقاب نداشته است. در عوض، گارسیا کورتازار معتقد بود که نظارت موحدان بر اندلس از همان آغاز شکننده و ناپایدار بوده و همان مشکلات اولیه در سقوط این امپراتور بربری مؤثر بوده است. بنابراین هر چند موحدان بعد از سال 1170 میلادی نظارت خویش را بر اندلس گسترش دادند، اما آنان اغلب در شمال آفریقا با شورش‌هایی مواجه می‌شدند. این‌ها حکایت از آن دارد که قدرت این رژیم محدود بوده است. به گفته‌ی گارسیا کورتازار موحدان ناگزیر بودند تا بر دو سوی تنگه‌ی جبل الطارق نظارت داشته باشند، نظارتی که سیاست جنگی آنان را در اندلس تعیین می‌کرد و مشروط و محدود به تصرف دژهایی بود که در طول یک خط دفاعی قرار داشتند و دسته‌های نظامی مسیحی به شدت از این دژها حفاظت می‌کردند. به عقیده‌ی گارسیا پیروزی‌های موحدان در اندلس از اهمیت چندانی برخوردار نبوده است، چون آنان در صدد تصرف سرزمینی نبودند، بلکه هدف اصلی، دفاع از سرحداتشان بوده است. در واقع، گارسیا توضیح می‌دهد که این شیوه‌ی دفاعی موحدان باعث شد تا متحدین مسیحی، که متشکل از قوای قشتاله، ناوار و آرگون بودند، دست به حملات متقابل بزنند و بر اثر همین تعرض‌ها بود که آنان به سال 1212 میلادی در نبرد عقاب بر موحدان غلبه یافتند، اما حاصل این پیروزی تا سال 1220 میلادی مشهود نشد. به نظر گارسیا کورتازار، شکست موحدان در نبرد عقاب چیزی در مورد سقوط امپراتوری بربر نمایان نساخت، بلکه بیش‌تر سرآغازی برای بحران‌های بعدی این امپراتوری بود؛ همچنین این شکست با مخالفت‌های بنی مرین در شمال آفریقا مصادف شد.

اثر گارسیا کورتازار از جهت دیگری نیز در مورد موحدان دارای اهمیت است. در این اثر، برای نخستین بار از موحدان به عنوان شرکت کنندگان فعال جامعه‌ی اندلسی یاد شده، که نقش آنان خاصه در زمینه‌ی اقتصاد مورد توجه قرار گرفته است. به عقیده‌ی گارسیا موحدان تأکید داشتند که به لحاظ اقتصادی اندلس را ضمیمه‌ی جهان اسلام نمایند و در صدد برآمدند در سده‌های میانه بهترین سکه‌ی طلای بی‌غش را وارد اسپانیا کنند. باید گفت در دوره‌ی موحدان، اسپانیا به پیشرفت‌های اقتصادی دست یافت، که این پیشرفت‌ها مخصوصاً در اشبیلیه، پایتخت آنان در اندلس، قابل توجه بوده است. علاوه بر این اسپانیا در عصر موحدان، از منافع اقتصادی نیز برخوردار شد. گارسیا معتقد بود که آنان با آوردن فلسفه‌ی ارسطو به اندلس، به حمایت از فعالیت‌های فکری و عقلانی نیز پرداختند. بدین گونه اسپانیا در دوره‌ی موحدان، از جهت عقلانی هم توسعه یافت.

همچنین عرب‌شناسان اسپانیایی، فعالیت خویش را شروع کرده‌اند تا در مورد تاریخ موحدان، تجدید نظر کنند. یکی از نمایندگان مهم این گرایش، مایکل دی اپالزا (Mikel de Epalza) است، که تحقیقات خویش را بر شرق الاندلس یا اندلس شرقی، متمرکز کرده است. وی با همکاری عرب‌شناسان دیگری، به نام ماریا خسس رویرا ماتا، (Maria Jesus Rubiera Mata)

کتابی با عنوان مسلمانان شاطبه (Xativa musulmana) نوشته‌اند، این دو در این اثر، دیگر موحدان را افراط‌گرایان مذهبی معرفی نکرده‌اند. این دو نویسنده، بیش‌تر راجع به ایده‌های ابن تومرت - پایه‌گذار جنبش موحدان - به بحث پرداخته‌اند. این ایده‌ها، نوعی گرایش اصلاحی بودند که با خود، اندیشه‌های غزالی را که مرابطان با آنها مخالفت می‌ورزیدند، به غرب اسلامی منتقل کردند. همان‌گونه که قبلاً ذکر شد، شکست موحدان در نبرد ع‌قاب برای گارسیادی کورتازار، چندان مهم نبود؛ ایپالزا و روبیرا نیز برای این واقعه اهمیت اندکی قائل بودند. به عقیده آنان، این شکست، عمدتاً نقص قدرت نظامی موحدان را نمایان ساخت و به حیثیت و اعتبار آنان آسیب رساند. از آن پس بربرهای دیگری (بنی مرین) از ضعف نظامی موحدان بهره بردند. در حالی که خاندان حاکم (موحدان) با یک‌دیگر مشغول منازعه بودند، بنی مرین به مقابله با قدرت آنان پرداختند.

ایپالزا و روبیرا، راجع به شورش‌های اندلس نیز اظهار نظر مشابهی کرده‌اند؛ به نظر این دو، ابن هود یک اندلسی بود که حریصانه، در اسپانیا با موحدان مقابله می‌کرده است. او فرصت‌طلبی بود که با استفاده از حمایت‌های نظامی راجزان، از ضعف موحدان به خوبی سود می‌برد. علاوه بر این، به عقیده این عرب‌شناسان (اسلام‌شناسان) ابن هود، دیگر یک قهرمان ملی نبود، بلکه شورش‌گری سرسخت بود که از سیاست موحدان، که آن را در اندلس از آغاز حکومتشان به اجرا گذاشته بودند، استفاده نکرده بود. این سیاست عبارت از این بود که موحدان، اندلسی‌ها را به دستگاه اداری و نظامی خویش وارد می‌کردند. سرانجام، ایپالزا و روبیرا نیز به ستایش از موفقیت‌های فرهنگی موحدان پرداخته و خاطرنشان کرده‌اند که از آنان تعدادی قلعه، قصر و مسجد در اندلس بر جای مانده است. همچنین این سلسله‌ی بربری در اندلس، استحکامات و دژهای قدیمی را تعمیر نموده، از فنون و تکنیک‌های جدیدی در معماری استفاده می‌کردند. گرچه اظهار نظرهای جدید و مثبتی راجع به موحدان شده، اما در هیچ یک از آنها کارهای بزرگ این جنبش بربری، مجسم نشده است. به دنبال مرگ فرانکو و پیشرفت دموکراسی در اسپانیا، مورخان این کشور، توجه خویش را به سوی تاریخ‌های محلی معطوف کردند.

در اسپانیای کنونی به خاطر این که نظارت بر آر شیوها و سیستم آموزشی، از حکومت مرکزی به حکومت‌های محلی یا خود مختار انتقال یافته، کشف کردن زمینه‌های شخصی و اجتماعی افراد، آسانتر است. بخش مهمی از اسلوب جدید تاریخی، به مطالعه اقلیت‌های یهودی و مسلمانان، اختصاص یافته است. این اقلیت‌ها، در جریان جنبش بازپس‌گیری مسیحی، به وجود آمدند؛ اما از آنجا که اغلب یهودیان و مسیحیان مغلوب یا جوامع مدجن، بعد از سقوط موحدان ظاهر شدند، محققانی که این موضوع را تعقیب می‌کنند، ناگزیر باید در تحقیق خویش، حداقل یک بخش مقدماتی راجع به سقوط موحدان بگنجانند.

جولیو گنزالت گنزالت، (Julio Gonzalez Gonzalez) به بحث در رابطه با مدجنان (Mudejars) قشتالی (کاستیل) (Castile) سده‌ی 13 میلادی پرداخته. گرچه گنزالت، متخصص تاریخ موحدان نیست، ولی اثر وی، ایده‌های جدیدی که اخیراً بحث شد را منعکس می‌کند. به عنوان مثال، وی کوششی به عمل نمی‌آورد تا همه‌ی اندلسی‌ها را با ماهیت اسپانیایی، معرفی نماید؛ بلکه مثالی راجع به این مورد، تجزیه و تحلیل وی از حکومت فردیناند سوم، پادشاه قشتاله است. گنزالت این اثر را با چند تن از محققان اسپانیایی در یک جلد و در سال 1990 میلادی، نوشت و آن را به دولت قشتاله اهدا نمود. به هنگام توصیف این قضیه که چگونه پس از مرگ المستنصر موحدی، عمویس الوحید، مدعی خلافت شده؛ گنزالت فقط بیان می‌کند که در اندلس، جایی که العادل برادرزاده‌ی المستنصر، ادعای خلافت کرده بود، خلافت الوحید به رسمیت شناخته نشد. در این بحث، چون العادل، اندلسی بوده، گنزالت به وی بهتر نپرداخته است.

بحث گنزالت راجع به شورش ابن هود، مثال دیگری از این نظر متعادل، ارائه می‌دهد. ابن هود در نظر گنزالت، آن گونه که سانچس آلبرنوز تصور می‌کرد، رهبر میهن پرستی نبوده است. او صرفاً به عنوان رهبری توصیف شده که بیعت خویش را با موحدان، شکست و خود را تابع عباسیان خواند. علاوه بر این، ابن هود چنین می‌پنداشت که نجات دهنده‌ی مردم اندلس است و به همین علت آزار و اذیت موحدان را در برنامه‌ی خویش گنجانده. به عقیده‌ی

گنزالت، به خاطر شکست‌های نظامی که فردیناند سوم بر ابن هود وارد آورده بود و از سویی به خاطر مالیات‌های گزافی که بر مردم تحمیل کرده بود؛ حیثیت و اعتبار خویش را در میان مردم اندلس از دست داده بود.

بین مورخ آمریکایی، روبرت برنز (Fr Robert Burns) و همکار فرانسوی او، پی‌یر گی‌چارد، (Pierre Guichard) بحث محققانه‌ای به وقوع پیوست که آن نیز در اسپانیا بی‌اثر نبوده است. این دو مورخ، در اظهارات خویش راجع به تأثیراتی که فتوحات مسیحیان، بر جمعیت مسلمان اندلس داشته، با هم اختلاف نظر دارند. در حالی که برنز، خاطر نشان می‌کند که این فتوحات، گسیختگی زیادی را در جامعه‌ی موحدان پدید نیاورده است، پی‌یر گی‌چارد اعتقاد دارد که فتح مسیحی، موجب شد تا در جامعه‌ی اسپانیا گسیختگی شدیدی با گذشته‌ی اسلامی ایجاد شود. اگر چه این مناظره در خارج از اسپانیا شروع شده بود، اما به سرعت بر مورخان اسپانیایی تأثیر نهاد. مثلاً ریکارد سوتو کمپانی، (Ricard soto i company) که به مطالعه دربارهی مدجنان میورقه (Mallorca) پرداخته، توضیح می‌دهد که دل‌بستگی وی به بررسی کتابی راجع به توزیع اراضی این جزیره (میورقه)، بدان منظور بود که بفهمد چگونه میورقه بعد از فتح مسیحی با دوره‌ی پیشین آن - عصر موحدان - متفاوت بوده است. به رغم این که به وسیله‌ی این مباحث محققانه، نسبت به جامعه‌ی موحدان، علاقه ایجاد شد؛ اما اغلب متخصصان تاریخ و فرهنگ سده‌های میانه که به موحدان می‌پردازند، پیش از آن که توجه خویش را بر موضوع موحدان متمرکز کنند، این موضوع را فقط به عنوان زمینه‌ی ضروری واقعه، در بحث خویش می‌گنجانند. در نتیجه، توضیحاتشان در رابطه با دوره‌ی موحدان، مختصر بوده و از عمق لازم برخوردار نیست؛ برای مثال، در سال 1980 میلادی، خولیو والدون، صرفاً بیان می‌کند که برای مسیحیان، پیروزی در نبرد عقاب قطعی بود، چون بعد از آن، قدرت موحدان دچار از هم پاشیدگی شد.

## نتیجه

در اینجا برای توضیح دادن تحقیقات اسپانیایی راجع به سقوط موحدان، از تقسیماتی استفاده شده که به عنوان تقسیمات جامع و غیر قابل تغییر، در نظر گرفته نمی‌شوند. هنوز هم محققان اسپانیایی دیگری وجود دارند که جانب‌دارانه قلم می‌زنند؛ مانند آنتونیو آرخونا کاسترو (Antonio Arjona castro) که در سال 1980 میلادی کتاب مسلمانان اندلس (Andalucia musulmana) را منتشر کرد. وی در آن، نظرات جانب‌دارانه و میهن‌پرستانه را مطرح نموده است؛ از این رو، باید او را در شمار گرایش نخست (گرایش جانب‌دارانه) قرار داد. کاسترو ادعا کرده که نبرد عقاب، آغازی برای پایان دادن به دوره‌ی موحدان بوده است. او همچنین به ابن هود به عنوان مدافع میهن خویش نگریسته است.

روی هم رفته تاریخ موحدان و شکست آنان توسط حکوایان مسیحی اسپانیا، در کتاب‌های تاریخ اسپانیایی‌ها دچار فراز و نشیب‌های فراوانی بوده است. زمان تحسین از موحدان در نیمه‌ی سده‌ی بیستم بوده که به وسیله‌ی بزرگ‌ترین مدافع آنان، آمبروسیو هویسی می‌راند، صورت گرفته است. او اثری پایدار و تاریخی پدید آورد و موضوع آن را به این سلسله‌ی بربری، اختصاص داد. قبل از آن، کتاب‌های عمومی، که راجع به تاریخ اندلس نوشته می‌شد، فقط مطالب مختصری را، درباره‌ی موحدان، در خود می‌گنجانند. در این آثار آنان به عنوان گروه بربری متعصب و خشن، مورد ملاحظه قرار می‌گرفتند که بعد از چندی به آسانی توسط قوای برتر مسیحی مغلوب می‌شدند. سپس هویسی، عرب‌شناس (اسلام شناس) معروف سر رسید. او وقایع‌نامه‌های متعددی از دوره‌ی موحدان، تصحیح نمود که این تصحیحات به وی کمک کرد تا درباره‌ی تعدادی از فرضیه‌های اولیه نظر کند؛ فرضیه‌هایی که به وقایع سیاسی و نظامی قبل از سقوط موحدان مربوط می‌شد. هر چند، بعد از هویسی به طور کلی در زمینه‌ی تحقیق راجع به موحدان، روش‌های مثبت بسیاری به چشم می‌خورد اما باید گفت بار دیگر آنان در جریان فراموشی و گمنامی قرار گرفته‌اند. آنهایی که به تاریخ اسپانیای سده‌های میانه می‌پردازند، تک‌نگاری‌های متعددی را به مدجنان یا مسلمانان مغلوب، اختصاص می‌دهند و برای اینان ضروری است که در ابتدای این

تك نگاری‌ها در فصلی هر چند مختصر راجع به موحدان بحث کنند. اکنون این سؤال مطرح است که برای فقدان علاقه به مطالعه‌ی عصر موحدان چه دلایلی وجود دارد؟ یکی از جواب‌ها این است که پس از پیشرفت دموکراسی در اسپانیا، تأکید زیادی بر تاریخ‌های محلی شده و تحقیقات بدان جهت سوق داده شده است. این گرایش به تاریخ‌های محلی نه فقط موجب شده محققان به چهره‌های محلی علاقه نشان دهند، بلکه باعث شده که آنان به جوامع محلی، خصوصاً یهودیان و مدجنان نیز توجه کنند. ممکن است کسی اعتراض کند که موحدان نیز متناسب با آن الگو هستند (یعنی آنان را در اسپانیا می‌توان به عنوان جامعه‌ی محلی تلقی کرد و مورد بررسی قرار داد). برای درک این مطلب، که چرا موحدان را در وضعیت جامعه‌ی محلی قرار نداده‌اند، ما نیاز به جست‌وجوی وسیع‌تری داریم. لازم است که ما در موقعیت مطالعات اسلامی، در اسپانیای معاصر نظری بیفکنیم؛ آیا واقعاً محققان اسپانیایی بر تفسیرات جدلی و تخیلی راجع به گذشته‌ی اندلس، فائق آمده‌اند؟ بنا به عقیده‌ی یکی از اسلام‌شناسان اسپانیایی، به نام لوئیس مولینا، (Luis Molina) جواب منفی است. در اواخر سال 1992 میلادی مولینا، هشدار داد که هنوز مورخان اسپانیایی، در بحثی قدیمی که بین سانچس آلبرنوز و کاسترو، راجع به تأثیرات تسلط مسلمانان اسپانیا وجود داشته، فرو رفته‌اند و گرفتار آن هستند. مولینا معتقد است که هر دو طرف این بحث، یعنی آنهایی که از ماهیت جاودان و ابدی اسپانیایی‌ها سخن می‌گویند و کسانی که در مورد اندلسی‌ها خیال‌بافی می‌کنند، به طور یکسان به رشته‌ی مطالعات اسلامی در اسپانیا آسیب رسانده‌اند. وی با ابراز تأسف، پیش‌بینی می‌کند، ممکن است به زودی سطح این مطالعات، تا حد فعالیت‌های حاشیه‌ای کاهش یابد. آن گاه، تنها چیزی که سودمند خواهد بود این است که محققان، به وقایع‌نامه‌های محلی علاقه نشان دهند، تا با شناسایی اقسام کلمه، نام رودی که از راه شهرشان جریان دارد را بدانند.

#### پی‌نوشت‌ها:

1. استادیار گروه تاریخ و تمدن ملل اسلامی - دانشگاه فردوسی مشهد.  
این مقاله ترجمه‌ای است از:

2. Dr. Isabel O'Connor "The Fall of the Almohad Empire in the Eyes of Modern Spanish Historians", *Islam and Christian - Muslim Relations*, Vol, 41, No, 2, 3002.

3. در مرحله‌ی نهایی دولت به سن پیری رسیده و رو به انحطاط و اضمحلال نهاده و محکوم به يك مرگ تدریجی یا ناگهانی است (مقدمه‌ی ابن خلدون، ص 171).